



مطالعه تطبیقی نظریه های ماهیت حق و انعکاس آن در حق حبس زوجه با تاکید بر دیدگاه آخوند خراسانی

هادی کرمی^۱

۱. پژوهشگر و دانش‌پژوه مقطع کارشناسی ارشد، رشته مطالعات زنان، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم (نویسنده مسئول).
رایانامه: hkarami398@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: علمی پژوهشی

با وجود غنای مطالعات فقهی و حقوقی در مسئله حق حبس زوجه، اغلب این پژوهش‌ها کمتر به واکاوی بنیادین مفهوم «حق» و تأثیر آن بر تفسیر این حق پرداختند؛ خلأیی که به اختلاف نظری‌های شدید در رویه قضایی و فقهی درباره تقابل این حق با پدیده اعسار زوج و تقسیط مهر انجامید. این مقاله با هدف تحلیل تأثیر سه نظریه عمده ماهیت حق - سلطنت، مالکیت و اعتباری - بر خوانش حق حبس و ارائه راه‌حلی برای بن‌بست اجرایی ناشی از مهریه‌های سنگین، با روش توصیفی-تحلیلی و تطبیقی و با گردآوری اسنادی و کتابخانه‌ای از منابع فقه امامیه انجام شده است. یافته‌ها نشان داد دو نظریه سلطنت و مالکیت، به دلیل ماهیت جزمی، به تفسیری مطلق از حق حبس رسیدند و آن را حتی پس از حکم تقسیط باقی دانستند. در مقابل، نظریه اعتباری حق - با تأکید بر نقش محوری مصلحت و با اتکا به دیدگاه آخوند خراسانی - حق حبس را نه امتیازی ذاتی، بلکه ابزاری غایت‌مدار برای تحقق عدالت و دفع ضرر تبیین کرده است. بر این اساس، با صدور حکم قطعی دادگاه مبنی بر تقسیط عادلانه مهر به دلیل اعسار زوج، مصلحت اولیه این حق محقق شد و ادامه اعمال آن ناقض قاعده نفی عسر و حرج بود؛ لذا حق حبس ساقط گردید. در نتیجه، این تحقیق با نقد دو نظریه نخست و برجسته‌سازی ظرفیت نظریه اعتباری، الگویی فقهی-حقوقی ارائه کرد که در آن حق حبس در تعادل میان تأمین حق مالی زن و حفظ مصالح خانواده بازتعریف شد و راه‌حلی عملی مانند پیشنهاد اصلاح ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی را ارائه نمود.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۳۰

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۸/۲۰

کلیدواژگان: ماهیت حق، حق حبس زوجه، نظریه اعتباری، فقه امامیه، تقسیط مهر.

مقدمه

کانون نخستین و طبیعی حیات اجتماعی انسان، نهاد خانواده است که پایداری و تعادل آن، مورد اهتمام جدی تمامی نظام های حقوقی و اخلاقی می باشد. در منظومه فقه اسلامی، برقراری توازن و رعایت انصاف در پیوند زناشویی، به ویژه در تبادل حقوق و تکالیف طرفین، جایگاهی محوری دارد. یکی از مهم ترین سازوکارهای تضمینی که در این زمینه مطرح می شود، امتیاز ویژه ای است که به زن اعطا شده تا در صورت عدم دریافت مهریه خود، از انجام وظایف خاص زناشویی امتناع ورزد. این امتیاز که در ادبیات حقوقی از آن به «حق حبس زوجه» تعبیر می شود، در اصل به معنای توانایی زن برای خودداری از تمکین خاص تا زمان تسلیم کامل مهریه حال می باشد. قانون مدنی ایران در ماده ۱۰۸۵ به این نهاد اشاره نموده و مقرر می دارد: «زن می تواند تا مهر به او تسلیم نشده، از ایفای وظایفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند، مشروط بر اینکه مهر او حال باشد...». با این وجود، ایجاز و کلیت این متن قانونی، به همراه تفسیرهای متفاوت از مبانی فقهی آن، در عمل موجب بروز چالش های عملی و اختلاف نظرهای قضایی گسترده ای شده است.

نگارش های موجود پیرامون این موضوع، عمدتاً بر استقراء و نقد ادله فقهی، بررسی آرای قضایی یا تحلیل مواد قانونی متمرکز گشته اند. با این حال، به نظر می رسد ریشه بسیاری از این اختلافات، به پیش فرض های ناگفته و مبانی متفاوت در فهم خود مفهوم «حق» بازمی گردد. این پرسش بنیادین که «حق در نزد فقهای امامیه حقیقتاً چیست؟»، به ندرت محور تحلیل مستقل قرار گرفته است. آیا حق، نوعی «سلطه و اقتدار» اعطایی از سوی شرع بر دیگری یا مال است؟ آیا «شکلی ضعیف از مالکیت» است؟ یا اساساً «امری اعتباری» است که شارع حکیم به منظور تحقق مصالح خاصی در جامعه انسانی وضع نموده است؟ پاسخ به این سؤال نظری، به طرز اجتناب ناپذیری بر چگونگی تفسیر و تحدید حق حبس زوجه اثر می گذارد. برای مثال، در مواجهه با پدیده شایع «اعسار زوج» و درخواست «تقسیم مهریه» از سوی محاکم (بر اساس صلاحیت دادگاه های خانواده و رویه قضایی مرتبط با اجرای محکومیت های مالی)، رویکردهای متفاوتی شکل گرفته است. برخی با تأکید بر جنبه سلطه آمیز حق حبس و ظاهر ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی، آن را حقی مطلق و غیرقابل تخفیف تا وصول آخرین قسط می دانند، موضعی که در رأی وحدت رویه شماره ۷۰۸ دیوان عالی کشور (۱۳۸۷/۵/۲۲) نیز منعکس شده است. در مقابل، دیدگاهی دیگر با تکیه بر اهداف کلان تشریح و قواعد فرادستی چون «نفی عسر و حرج» و «قاعده لاضرر»، بر این باور است که صدور حکم به تقسیم عادلانه مهر، عملاً زمینه استمرار این حق را از بین می برد و با پرداخت نخستین قسط، تکلیف تمکین زوجه احیا می گردد.

این تقابل عملی، آشکارا بازتاب اختلاف در مبانی انسان شناختی و حقوقی است. در فقه امامیه، در تبیین ماهیت حق، دست کم سه دیدگاه کلان قابل شناسایی است: ۱. دیدگاه سلطنت بنیاد که بر محوریت مفهوم تسلط و اقتدار دارنده حق استوار است. ۲. دیدگاه مالکیت محور که حق را در ذیل مفهوم کلی تر مالکیت تحلیل می کند. ۳. دیدگاه اعتبارگرا که حق را نه یک واقعیت عینی، بلکه ایجاد و اعتبار شارع برای نیل به مصلحت می داند. آخوند خراسانی از جمله حامیان برجسته این نظر اخیر است که بر وجه مصلحت بنیاد و غایت مند مفاهیم حقوقی تأکید می ورزد.

مقاله حاضر با این فرضیه محوری آغاز می شود که «گفتمان حاکم بر تبیین ماهیت حق، به صورت مستقیم و غیرمستقیم، بر تفسیر، گستره و استثنائات حق حبس زوجه تأثیر می گذارد». بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش این است: «پذیرش هر یک از نظریه های سه گانه ماهیت حق (سلطنت، مالکیت، اعتبار) چه تأثیری بر تحلیل فقهی-حقوقی حق حبس زوجه و نحوه مواجهه آن با مسائل مستحدثه مانند اعسار زوج و تقسیم مهر دارد؟»

برای نیل به این هدف، پژوهش حاضر با روش تحلیلی-تطبیقی، نخست به اختصار به تعریف، پیشینه و جایگاه حقوقی حق حبس می‌پردازد. سپس، سه نظریه مذکور در باب ماهیت حق را به‌اجمال معرفی و مقایسه می‌نماید. در گام بعدی و در قلب این نوشتار، تأثیر هر یک از این مبانی نظری بر خوانش حق حبس و حل معضلات عملی مرتبط با آن - به ویژه مسأله تقسیط مهر - واکاوی خواهد شد. استدلال می‌شود که در حالی که دو دیدگاه نخست ممکن است به نتایجی سخت و غیرمنعطف بینجامند، دیدگاه اعتباری با تکیه بر اصولی چون مصلحت، عدالت و نفی حرج، ظرفیت لازم برای ارائه تفسیری متوازن و همسو با اهداف عالی نظام خانواده در اسلام را داراست. این دیدگاه، حق حبس را نه به مثابه سلاح مجازات یا انحصار مطلق، بلکه به عنوان ابزاری حکیمانه برای ایجاد توازن و دفع ضرر احتمالی می‌نگرد.

دستاورد نهایی این جستار، فراهم آوردن پشتوانه‌ای نظری عمیق تر برای حل تعارضات موجود در رویه قضایی و ارائه رهیافتی است که بتواند در عین پاسداری از حقوق مشروع زن، مانع از تبدیل مهریه به ابزار فشار و عامل تزلزل اساس زندگی مشترک گردد. این رویکرد، در نهایت در خدمت تحکیم آن «واحد بنیادی جامعه اسلامی» است که قانون اساسی در اصل دهم، بر صیانت از قداست و استواری آن تأکید نموده است.

۱. حق حبس زوجه در تقابل با اعسار و تقسیط مهر، واکاوی چالش های نظری و عملی

خانواده به عنوان رکن اساسی جامعه، نیازمند تعادل حقوقی است. اسلام با پیش‌بینی «حق حبس زوجه» - که در قوانین ایران نیز منعکس شده است (مواد ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ قانون مدنی) - در پی تحقق این توازن است. با این حال، امروزه پدیده مهریه‌های سنگین و اعسار زوج، اجرای این حق را با چالش‌های عملی و انشقاق در رویه قضایی مواجه ساخته است؛ به‌گونه‌ای که دادگاه‌ها گاه با استناد به نص قانون بر بقای آن تأکید می‌ورزند و گاه با تمسک به قاعده نفی عسر و حرج، آن را با تقسیط مهریه منتفی می‌دانند (مجموعه نشست‌های قضایی، ۱۳۸۳، ۲۰۲).

۱-۱. تبیین مفهومی و تحلیل کارکردی حق حبس زوجه

در ادامه، ماهیت، خاستگاه و قلمروی این حق در فقه و قانون مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۱-۱. خاستگاه فقهی و تعریف ماهوی

در منظومه فکری فقهای امامیه، امتیاز ویژه زن در امتناع از تمکین تا هنگام دریافت مهریه، در زمره حقوق مالی-خانوادگی وی جای می‌گیرد و از آن با عناوینی مانند «حبس النفس» یا «حق الامتناع» یاد می‌شود (نجفی، ۱۳۷۴، ج ۳۱، ۴۲). این حق، نه یک ضمانت اجرای کیفری، بلکه یک ضمانت اجرای مدنی تأمینی است که غایت اصلی آن، تسهیل و تضمین وصول دین مالی (مهریه) توسط زوجه بلافاصله پس از وقوع عقد نکاح می‌باشد. در این تحلیل کارکردی، حق حبس همچون ابزاری تعادل بخش و کنترلی عمل می‌کند که با مشروط نمودن یکی از اساسی‌ترین آثار عقد (تمکین زوجه) به پرداخت یکی از مهم‌ترین تعهدات مالی آن (مهریه حال)، انگیزه و اهرم مناسبی برای زوج جهت عمل به تعهد خود فراهم می‌آورد (طوسی، ۱۴۱۷، ج ۴، ۳۹۳). از این منظر، می‌توان حق حبس را حقی تبعی، وابسته و ابزاری قلمداد کرد که قوام آن به وجود حق اصلی (مالکیت مهر بر اساس ماده ۱۰۸۲ ق.م) و شرایط خاص (حال بودن مهر و عدم تمکین قبلی) است و هدف غایی آن، استیفای آن حق اصلی در چارچوبی عادلانه است.

۱-۱-۲. جایگاه قانونی و شمول آن در نظام حقوقی ایران

قانون مدنی ایران با پیروی از فقه امامیه، این نهاد را پذیرفته، ولی تنظیم آن را در قالب دو ماده موجز و گاه مبهم محدود ساخته است:

ماده ۱۰۸۵: «زن می تواند تا مهر به او تسلیم نشده، از ایفای وظایفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند، مشروط بر اینکه مهر او حال باشد و این امتناع مسقط حق نفقه نخواهد بود.»

ماده ۱۰۸۶: «اگر زن قبل از اخذ مهر به اختیار خود به ایفای وظایفی که در مقابل شوهر دارد قیام نمود، دیگر نمی تواند از حکم ماده قبل استفاده کند؛ معذک حقی که برای مطالبه مهر دارد ساقط نخواهد شد.»

این تقنین مختصر، اگرچه ممکن است در زمان خود پاسخگوی نیازها بوده باشد، در مواجهه با مسائل پیچیده نوین، به کانون ابهامات و تضادهای تفسیری تبدیل شده است. مهمترین این ابهامات عبارتند از:

۱. محدوده مفهومی «وظایف»: آیا مراد از این واژه، صرفاً تمکین خاص (نزدیکی) است که محور اصلی مباحث فقهی بوده (طوسی، همان)، یا دامنه آن، تمکین عام (شامل سکونت در منزل زوج، حسن معاشرت و اطاعت در حدود عرف و شرع) را نیز فرا می گیرد؟ اطلاق لفظ وظایف و استفاده از صیغه جمع، ظاهراً بر شمول گسترده تر دلالت دارد (کاتوزیان، ۱۳۷۵، ج ۱، ۱۵).

۲. تفسیر «تسلیم» در بستر تقسیط: آیا مفهوم تسلیم مهر که شرط اسقاط حق حبس است، منحصرأ تحویل کامل و یکجای آن است؟ یا در شرایطی که مرجع قضایی به علت اعسار زوج، مهریه را به اقساط متعدد و زمانی تقسیم می کند، پرداخت نخستین قسط و التزام به اقساط بعدی نیز می تواند مصداقی از تسلیم تلقی گردد؟ این پرسش، محل جدال اصلی رویه قضایی معاصر است (نظر مشورتی اداره حقوقی، ۱۳۸۳، ش ۷/۱۰۲۰).

۳. رابطه با مالکیت مهر: بر اساس ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی، زن به مجرد عقد، مالک مهر می شود. این حق مالکیت، حقی مستقل، تام و قائم به ذات است. حق حبس، حقی ثانوی و ابزاری برای استیفا و تحصیل دارایی ناشی از آن حق مالکیت است. لذا، سقوط حق حبس (به هر علت) به هیچ روی به معنای سقوط یا زوال حق مالکیت بر مهر نیست (صفایی و امامی، ۱۳۸۰، ج ۲، ۱۷۸).

۱-۱-۳. گسست در مبانی فقهی: از قیاس معاوضی تا استقلال تکالیف

در خود سنت فقه امامیه، درباره توجیه شرعی و مبنای حق حبس، اتفاق نظر وجود ندارد و دو دیدگاه کلان در تقابل با یکدیگر قرار گرفته اند:

دیدگاه مشهور (مبنای قیاسی-معاوضی): غالب فقهای امامیه با استدلال به تشابه نکاح به عقود معاوضی در صورت ذکر مهر، قائل به ثبوت این حق برای زوجه شده اند. بر این اساس، هنگامی که در عقد نکاح مهر معین می گردد، گویی میان «بضع» زن (یا منافع زناشویی) و مهر، نوعی همبستگی و معاوضه اعتباری برقرار می شود که لازمه منطقی آن، شناسایی حق امتناع متقابل برای طرفین تا هنگام دریافت عوض است؛ دقیقاً نظیر قاعده حاکم بر عقد بیع. این استدلال در آثار فقهی استدلالی مهمی مانند «جواهر الکلام» (نجفی، همان) و «مسالك الافهام» (عاملی، ۱۴۱۳، ج ۸، ۱۹۱) مورد تأکید قرار گرفته است.

دیدگاه منتقد (مبنای استقلال تکلیفی): در برابر این مشهورت، گروهی از فقها، اساس این قیاس را مخدوش دانسته و بر استقلال و عدم ارتباط علیّی تکالیف زوجین پای فشرده اند. از منظر ایشان، تمکین تکلیفی شرعی و قانونی مستقل بر عهده زن است و پرداخت مهر نیز تکلیفی جداگانه بر ذمه مرد. تخلف هر یک از طرفین از تکلیف خود، مجوزی برای طرف مقابل جهت عدول از تکلیف خویش فراهم نمی آورد. این نگرش، با انتقاد از مادی انگاری رابطه نکاح، در آثار فقهی مانند «الحدائق الناضره» (بحرانی، بی تا، ج ۲۴، ۴۶۱) و «جامع المدارک» (خوانساری، ۱۳۵۵، ج ۴، ۴۲۴) بیان شده است. در دوران معاصر نیز با صراحت بر نادرستی

تشبیه نکاح به معامله مالی تأکید و «اصل حق حبس» فاقد دلیل متقن دانسته شده است (مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه، ۱۳۸۱).

۱-۲. ظهور پدیده مهریه های سنگین و چالش تقسیط: آزمونی برای حق حبس

این بخش، تحول کارکردی مهریه و پدیده اعسار را به عنوان آزمونی برای کارآمدی حق حبس بررسی می کند.

۱-۲-۱. تحول در کارکرد اجتماعی-اقتصادی مهریه

در بافتار فرهنگی-حقوقی سنتی ایران، مهریه عمدتاً دارای کارکردی نمادین، اخلاقی و ضمانتی بود. مقدار آن معمولاً در حد متعارف و به عنوان نشانه‌ای از تعهد مرد تعیین می شد و غالباً در طول زندگی مشترک، موضوع وصول فوری قرار نمی گرفت. اما در دهه‌های اخیر، تحت تأثیر عوامل گوناگون اقتصادی و اجتماعی، شاهد تغییر پارادایم و ظهور پدیده «مهریه‌های سنگین و نامتعارف» هستیم. در موارد زیادی، مهریه از حد یک نماد فراتر رفته و به «طلب مالی کلان» یا حتی «ابزاری برای اعمال فشار و چانه‌زنی» تبدیل شده است. این دگردیسی، کارکرد تعادلی و تضمینی اصیل حق حبس را مخدوش ساخته است. هنگامی که مهریه به رقم‌هایی غیرواقعی بدل می شود، اعمال حق حبس می تواند از یک اهرم ملایم برای تحقق عدالت، به سلاحی مؤثر برای متوقف ساختن زندگی زناشویی یا تحمیل مشقت‌های طاقت فرسا بر زوج مبدل گردد (حکمت‌نیا و همکاران، ۱۳۶۸، ج ۲، ۱۱۲).

۱-۲-۲. اعسار زوج به عنوان واقعیتی انکارناپذیر و پاسخ قضایی: تقسیط

همزمانی رواج مهریه های کلان با نوسانات اقتصادی، منجر به بروز پدیده‌ای شایع در محاکم خانواده گردیده است: «اعسار زوج» از پرداخت یکجای مبلغ مهریه. اعسار در اصطلاح حقوقی به وضعیتی اشاره دارد که مدیون، فاقد دارایی نقدی یا قابل فروش بدون تحمل مشقت غیرمعقول باشد (قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی). در چنین شرایطی، دستگاه قضایی ناگزیر از مداخله و ایفای نقش تعدیل‌گر است. راه‌حل عملی و متداول در چنین مواردی، تقسیط مهریه توسط دادگاه صالح است. دادگاه با احراز وضعیت اعسار زوج، کل مبلغ مهریه را به اقساط ماهانه یا سالانه منطبق با درآمد و توان واقعی پرداخت وی تقسیم می نماید. این حکم، در حقیقت تلاشی است برای تحقق بخشیدن عملی به حق مالی زن، اما از مجرای تدریجی و متناسب با واقعیت‌های اقتصادی، و همزمان رفع عسرت و جلوگیری از فروپاشی اقتصادی زوج. بدین ترتیب، تقسیط، نقطه تلاقی اجتناب‌ناپذیر و تعارض‌آمیز دو ارزش حقوقی می گردد: حق مسلم و قانونی زن در وصول مهر، و مصلحت عمومی نفی عسر و حرج و حفظ استحکام خانواده.

۱-۲-۳. انشقاق در رویه قضایی: تقابل دو خوانش حقوقی

همین نقطه تلاقی بحرانی است که صحنه رویارویی دو جریان فکری و تفسیری کاملاً متعارض در نظام قضایی شده و موجبات یک بن‌بست حقوقی را فراهم آورده است.

جریان تفسیر تحت‌اللفظی (تأکید بر اطلاق قانون و بقای حق): حامیان این دیدگاه، با استناد به ظاهر صریح و اطلاق عبارت «تا مهر به او تسلیم نشده» در ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی، استدلال می کنند که شرط سقوط حق حبس، تسلیم کامل مهر است. از آنجا که حکم دادگاه به تقسیط، به معنای تبدیل مهر به اقساطی است که هنوز پرداخت نشده‌اند، حق حبس زن باید تا وصول آخرین قسط استمرار یابد. در این نگرش، حق حبس حقی شخصی، مطلق و غیرقابل تقيید به شرایط طرف مقابل انگاشته می شود. مهم ترین مستندات رویه‌ای این موضع عبارتند از:

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۰۲۰ اداره حقوقی قوه قضائیه (۱۳۸۳): در این نظریه تأکید شده که اجل یا اقساطی که دادگاه به دلیل اعسار بر زن تحمیل می کند، ناشی از رضایت او نبوده و «حق حبس زن محفوظ است» (ایرانی، ۱۳۸۵، ۴۲).
 رأی وحدت رویه شماره ۷۰۸ هیئت عمومی دیوان عالی کشور (مورخ ۸۱/۲/۳۱): این رأی که برای ایجاد وحدت رویه صادر شده، صراحتاً مقرر می دارد که «صدور حکم تقسیط ... مستلزم سقوط حق حبس زوجه نیست و حق او ... محدود و متزلزل نمی سازد». این رأی برای دادگاهها لازم‌الاتباع است.

پیامد عملی این تفسیر آن است که زن می تواند با استناد به مهریه‌ای که مثلاً به اقساط چهل ساله تقسیم شده، در تمام این مدت از تمکین امتناع کند، در حالی که همزمان حق دریافت نفقه و اقساط مهر را نیز داراست. منتقدان، این نتیجه را خلاف انصاف، موجد عسر و حرج شدید برای زوج و ناقض غرض اصلی از تشکیل نهاد خانواده می دانند.
 جریان تفسیر غایت شناختی (تأکید بر اصول فرادست و سقوط حق): در مقابل این دیدگاه، جریانی دیگر با عبور از ظاهر ماده قانونی، به مقاصد عالیه شریعت و اصول کلان حاکم بر حقوق خانواده تمسک می جوید. استدلال می شود که فلسفه و غایت جعل حق حبس، دفع ضرر محتمل و نامتعارف از زن به علت عدم وصول مهر است. هنگامی که دادگاه با احراز اعسار واقعی زوج، حکم به تقسیط عادلانه و تحت نظارت قضایی صادر می کند، در واقع همان ضرر اصلی را از طریق ایجاد یک تضمین جدید و مطمئن مرتفع ساخته است. در این وضعیت جدید، تداوم اعمال حق حبس فاقد توجیه منطقی بوده و خود، منشأ عسر و حرج جدید و نامشروعی برای زوج می گردد. قاعده مسلم و فرادست فقهی «نفی عسر و حرج» که نافی احکام حرجی است، در اینجا به عنوان معیاری برای تعیین حدود و تحدید اعتبار حق حبس عمل می کند. بر این اساس، با صدور حکم قطعی تقسیط و پرداخت قسط اول (به عنوان نشانه جدیت پرداخت)، تکلیف تمکین زوجه احیا شده و حق حبس ساقط می شود. این دیدگاه مورد تأیید و تصریح برخی فقهای معاصر در استفتائات قضایی قرار گرفته است (گنجینه استفتائات قضایی، ۱۳۸۵، کد سؤال ۳۰۰؛ بهجت، ۱۳۷۸، ۲۵۱).

۱-۳. لزوم تعمیق بحث: از تعارض تفسیری تا بحران مبنا

این قسمت، ضرورت حرکت از سطح تفسیر متون به لایه های زیرساختی فلسفه حق را تبیین می کند.

۱-۳-۱. بن بست ناشی از تحلیل های تک بعدی

تعارض آشکار و عمیق در آراء قضایی و فتاوی فقهی فوق، به وضوح نشان می دهد که حل این معضل پیچیده، با تکیه صرف بر استناد به ادله نقلی خاص (که خود محل مناقشه سندی و دلالی هستند، مانند روایت سماعه (حر عاملی، ۱۴۱۴، ج ۲۱، ۶۳) یا تفسیر لفظی و تحت‌اللفظی مواد قانونی ممکن نیست. هر یک از دو جریان می توانند برای دفاع از موضع خود، به بخشی از نصوص یا ظواهر موجود استناد نمایند. این وضعیت بن بست، آشکارا حاکی از آن است که مسئله در لایه‌ای عمیق‌تر از سطح ادله و ظواهر نهفته است: لایه‌ای که به تلقی و نگرش ما نسبت به «ماهیت و گوهر خود مفهوم حق» در نظام حقوقی اسلام بازمی گردد. پرسش بنیادین این است: «حق حبس زوجه، در ذات خود چیست؟» آیا این حق، قدرتی مطلقه و تفویض شده به دارنده آن است که او را به طور کامل مسلط می سازد؟ آیا نوعی رابطه مالکانه و اعتباری است که قابل تجزیه و تقسیم باشد؟ یا اساساً امتیازی است غایت محور و ابزاری که شارع برای نیل به هدفی برتر (مانند عدالت یا دفع ضرر) جعل کرده است؟ پاسخ به این پرسش فلسفی، مقدمه‌ای ضروری برای هرگونه تعیین تکلیف در مورد حدود و ثغور این حق است.

۱-۳-۲. صورتبندی مسئله پژوهشی: نیازمند یک چارچوب نظری فراگیر

برای گسستن این دور باطل و خروج از تعارضات سطحی، نیازمند تغییر کانون تحلیل و معیار داوری هستیم. باید از مناقشه بر سر مصادیق و شروط، به سوی بازخوانی انتقادی مبانی نظری فلسفه حقوق اسلامی حرکت کنیم. فرضیه راهبردی این پژوهش آن است که ریشه اختلاف در رویه قضایی و حتی در میان فقها، ریشه در تفاوت ناخودآگاه یا صریح ایشان در پذیرش و مبنا قرار دادن یکی از نظریه های کلان در باب «ماهیت حق» دارد. به بیان روشن تر، هنگامی که قاضی یا فقیهی با استناد به اطلاق قانون، حکم به «بقای مطلق حق حبس» می‌دهد، احتمالاً در پس زمینه ذهنی خویش، حقی را می‌پندارد که ذاتی، مطلق و تابع شرایط متغیر خارجی نیست. و هنگامی که دیگری با استناد به قاعده نفی عسر و حرج، حکم به «سقوط حق با تقسیط» می‌دهد، به احتمال قوی، حق را پدیده‌ای اعتباری، غایت مدار و قابل تعدیل در پرتو مصالح و اهداف بالاتر می‌انگارد (خراسانی، ۱۴۰۶، ۴؛ اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ۶۲۴؛ بجنوردی، ۱۴۱۹، ۱۵۲؛ امام‌خمینی، ۱۳۶۶، ج ۱، ۲۱). بدون روشن سازی، نقد و ارزیابی این مبانی زیرساختی، هرگونه گفتگو و استدلال در سطح باقی خواهد ماند و به راه‌حلی استوار و مقبول نخواهد انجامید.

بر این اساس، پرسش محوری و جهت‌دهنده این پژوهش را می‌توان این‌گونه صورت‌بندی نهایی کرد:

«تأثیرپذیری برداشت و تفسیر از حق حبس زوجه (و به تبع آن، پاسخ به مسئله تقسیط مهر ناشی از اعسار) از پذیرش کدام یک از نظریه های مسلط در تبیین ماهیت حق (سلطنت، مالکیت، اعتباری) بوده و کدام نظریه می‌تواند مبنای نظری مستحکم‌تر، عادلانه‌تر و همسو تر با مصالح نظام خانواده در اسلام برای حل این تعارض فراهم آورد؟»

این پرسش، محور اصلی فصل دوم این نوشتار را تشکیل خواهد داد. در آن فصل، سه نظریه مذکور در باب ماهیت حق، ابتدا به طور مستقل مورد تحلیل و نقد قرار گرفته و سپس، نتایج عملی حاصل از تطبیق هر یک بر مسئله حق حبس و تقسیط مهر، به دقت استخراج و ارزیابی خواهد شد. این مسیر پژوهشی، ظرفیت درونی فقه امامیه را برای پاسخگویی عقلانی و مبتنی بر عدالت به پیچیده‌ترین مسائل مستحدثه حقوق خانواده به نمایش خواهد گذاشت.

۲. نظریه‌های ماهیت حق در فقه امامیه و تطبیق آن بر مسئله حق حبس زوجه؛ تحلیل انتقادی

چالش اجرای حق حبس زوجه در برابر حکم تقسیط مهر، نشان‌دهنده ناکارآمدی تحلیل‌های صرفاً تفسیری است و ریشه این تعارض را باید در مبانی متفاوت فلسفه حقوق اسلامی درباره ماهیت «حق» جستجو کرد (حکمت‌نیا و همکاران، ۱۳۸۶، ج ۲، ۱۱۲). این فصل با رویکردی تطبیقی، ابتدا سه نظریه سلطنت، مالکیت و اعتباری را نقد کرده و سپس هر یک را بر مسئله حق حبس و تقسیط مهر تطبیق می‌دهد تا توانایی آن‌ها در ارائه چارچوبی عادلانه و منطبق بر مصالح خانواده را ارزیابی نماید.

۲-۱. واکاوی انتقادی نظریه های ماهیت حق در فقه امامیه

در ادامه، سه پارادایم اصلی در تبیین ماهیت حق مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۱-۱. نظریه سلطنت بنیاد و گونه شناسی آن

این نظریه که در میان فقهای متقدم و متأخر رواجی چشمگیر دارد، حق را در گوهر خود، نوعی «سلطنت»، «اقتدار» و «قدرت اعطاشده» می‌داند که به دارنده آن، توان تصرف و استیلاء بر موضوع حق (اعم از مال یا فعل دیگری) را اعطا می‌کند. تعریف مشهور «حق، سلطنت فعلیه است» (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ۹؛ کاتوزیان، ۱۳۸۴، ۱۶۱؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲، ج ۳، ۱۳۷؛ اراکی، ۱۴۱۵، ج ۱، ۱۹؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۳، ۳۷۸) بر این جنبه قدرت‌محور و اجرا محور تأکید دارد. در تفاسیر متأخر این نظریه، گاه از تقسیم بندی «سلطنت قوی» (بر عین)، «متوسط» (بر منفعت) و «ضعیف» (حق) سخن به میان آمده است (نائینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ۴۱). در حوزه حقوق موضوعه نیز ردپای این نگرش آشکار است، آنجا که حق «سلطه و اقتدار شخص بر مال یا بر فعل دیگری» تعریف شده است (امامی، ۱۳۷۵، ج ۱، ۳۸).

ارزیابی انتقادی نظریه سلطنت:

۱. عدم تلازم ذاتی حق و سلطنت: مصادیق متعددی در نظام حقوقی وجود دارد که شخص «صاحب حق» است، لیکن «اختیار اعمال سلطنت» به دلیل موانعی چون حجر (صغر، جنون) یا غیبت، از او سلب و به نماینده قانونی (ولی، قیم، وکیل) تفویض می‌گردد. ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی صراحتاً مجبوران را از تصرف در اموال و حقوق خویش منع می‌کند، در حالی که مالکیت (حق) آنان پابرجاست (صفایی، ۱۳۸۲، ش ۱۸۹). این نشان می‌دهد سلطنت، از مراحل استیفا و اعمال حق است، نه جزء ذاتی و لاینفک ماهیت آن.

۲. محدودیت ذاتی توسط قواعد فرادست: اصل مسلم و حاکم فقهی «لاضرر» به شکل بنیادینی، حتی سلطنت مالک بر مال خویش را در صورت ایجاد ضرر غیرمتعارف و ناموجه به دیگران، محدود و مقید می‌سازد. بنابراین، سلطنت، ذاتی مطلق و نامشروط ندارد، بلکه مشروط به رعایت عدم اضرار است (ضیا عراقی، ۱۴۲۱، ۴۵۵). این امر، ماهیت قدرت بنیاد حق را به شدت نسبی و وابسته به شرایط اجتماعی می‌کند.

۳. ناتوانی در تبیین حقوق غیرمالی و غیرتصرفی: این نظریه در توصیف حقوقی که در آنها مفهوم «سلطنت» به معنای مرسوم و عرفی آن قابل انطباق نیست - مانند حق حیات، حق دریافت نفقه، یا حق دادخواهی و دسترسی به عدالت - با دشواری مفهومی روبروست.

۲-۱-۲. نظریه مالکیت محور و کاستی های آن

این رویکرد تحلیلی در پی تبیین ماهیت حق از طریق ارجاع و تقلیل آن به مفهوم مأنوس تر «مالکیت» است. بر این اساس، حق «مرتبه‌ای نازل از ملکیت» یا حتی «شکلی از اقسام مالکیت» تلقی می‌گردد. در متون فقهی آمده است که حق و حکم هر دو از «مجموعات شرعی» هستند، ولی حق، مرتبه ضعیفی از ملکیت است (مامقانی، ۱۳۵۰، ص ۳). تعبیر دقیق تر آن است که «حق، مرتبه ضعیف و ناچیز از ملک، بلکه نوعی از آن است و صاحب حق، مالک چیزی است که اداره آن به دست اوست» (یزدی، ۱۴۱۰، ج ۱، ۱۰۹؛ مامقانی ۱۳۱۶، ج ۲، ۱۷۱؛ شهیدی، ۱۳۷۵، ج ۳، ۴۲۲؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳، ج ۷، ۲۹۵).

ارزیابی انتقادی نظریه مالکیت:

۱. عدم قابلیت تشکیک در ماهیت رابطه مالکانه: اشکال بنیادین بر این نظریه آن است که ماهیت مالکیت - به عنوان یک رابطه اعتباری خاص - قابلیت پذیرش درجات «شدت» و «ضعف» را ندارد. این رابطه یا تحقق یافته است یا نیافته. آنچه متغیر است، دامنه اختیارات و تصرفات ناشی از این رابطه است که خود تابع قوانین و مقررات است، نه خود ماهیت رابطه مالکانه. به تعبیر دیگر، نمی‌توان گفت شخصی «تا حدی» مالک است.

۲. عدم جامعیت و شمول: گستره مصادیق مسلم «حق» در فقه و حقوق، به مراتب فراتر از قلمرو «مالکیت» است. اموری چون حق ولایت بر صغیر، حق حضانت، حق قصاص، حق فسخ قرارداد (خیار) و حق مراجعه به مراجع قضایی، همگی مصداق حق هستند، اما دارنده آنها را در ادبیات فقهی و حقوقی «مالک» نمی‌نامیم. بنابراین، این نظریه فاقد جامعیت لازم برای ارائه تعریفی فراگیر از حق است.

۲-۱-۳. نظریه اعتباری حق

در برابر دو نظریه پیشین، پارادایم سوم با نگاهی بنیادین‌تر، ماهیت حق را نه در سلطنت تکوینی و نه در مالکیت اعتباری درجه‌بندی شده، بلکه در «امری اعتباری محض، غایت‌مدار و مصلحت‌بنیاد» جستجو می‌کند که از سوی شارع حکیم برای نیل به «مصلح و اهداف مشخص» در حیات فردی و جمعی انسان‌ها وضع شده است. در این چارچوب، حق یک واقعیت عینی پیشینی

با رابطه تکوینی نیست، بلکه جعل و وضعی است که عقل جمعی یا مستقلاً شارع، به منظور استقرار نظم، دفع ظلم، تحقق عدالت و تأمین اهداف عالیّه تشریح ایجاد می‌نماید. حق «اعتبار خاصی» است که آثاری چون سلطنت را به دنبال می‌آورد، نه اینکه عین سلطنت باشد (خراسانی، ۱۴۰۶، ۴). محور کلیدی در این نگرش، غایت مندی، کارکردگرایی و تابعیت از مصلحت است. حق، ابزار و وسیله‌ای برای نیل به مقصودی برتر است. اعتبار شدن یک حق، مشروط و معطوف به محقق ساختن مصلحتی واقعی مانند دفع ضرر، تأمین عدالت، حفظ نظم یا تحکیم نهادهای اجتماعی است.

امتیازات و قوت های نظریه اعتباری:

۱. جامعیت و انعطاف مفهومی: این نظریه به سهولت قادر است تمامی اقسام حقوق (مالی، غیرمالی، عمومی، خصوصی) را در ذیل مفهوم واحد «جعل مصلحت‌بنیاد» تبیین کند و از تناقض‌های درونی و عدم شمول نظریه‌های پیشین بهره‌برداری کند.

۲. ظرفیت پویایی و پاسخگویی به مسائل مستحدثه: از آنجا که حقوق، تابع مصالحی هستند که برای آنها جعل شده‌اند، با تحول شرایط اجتماعی یا کشف ابعاد تازه‌ای از یک مصلحت، می‌توان حقوق را بازخوانی، تفسیر مجدد یا قلمرو آنها را تعدیل نمود، بدون آنکه به اصل مشروعیت آنها خدشه‌ای وارد شود. این ویژگی، پویایی ذاتی و کارآمدی فقه را در مواجهه با تحولات اجتماعی تضمین می‌کند.

۳. انسجام ساختاری با اصول کلان شریعت: این نظریه به صورت سیستماتیک با اصول و قواعد فرادستی شریعت مانند عدل، انصاف، نفی عسر و حرج و لاضرر پیوند می‌خورد. این اصول، معیارهای نهایی اعتبارسنجی، تعیین حدود و تعدیل سایر حقوق جزئی به شمار می‌آیند. هر حقی که در مقام اجرا به نتیجه‌ای ناعادلانه، حرج‌آور یا مضر بیانجامد، در پرتو این اصول، اعتبارش مشروط، محدود یا به کلی زائل می‌گردد.

۲-۲. تطبیق نظام مند نظریه ها بر معضل حق حبس و تقسیط مهر

این بخش، به بررسی نتایج عملی هر یک از سه نظریه در حل تعارض حق حبس با تقسیط مهر می‌پردازد.

۲-۲-۱. پیامدهای عملی پذیرش نظریه سلطنت بنیاد

اگر حق حبس زوجه را بر مبنای نظریه سلطنت تحلیل کنیم، این حق، تجلی گاه سلطنت و اقتدار تام زن بر بدن خویش در تقابل با درخواست تمکین شوهر تلقی می‌شود. این سلطنت، به محض وقوع عقد با مهر حال، پدیداری ذاتی و لازمه حقوقی موقعیت زن می‌گردد و از آن جدایی‌ناپذیر است (نجفی، همان). در این چارچوب، سلطنت، ویژگی‌ای مطلق، تغییرناپذیر و مستقل از اوضاع و احوال خارجی (مانند تمکن یا اعسار طرف مقابل) است.

نتیجه در مسئله اعسار و تقسیط: از منظر این نظریه، اعسار زوج و حتی صدور حکم دادگاه مبنی بر تقسیط مهریه، هیچ خللی در اصل سلطنت زن وارد نمی‌سازد. سلطنت مذکور تا زمانی که علت موجه آن (عدم دریافت کامل مهر) برقرار باشد، استمرار می‌یابد و تقسیط به معنای پرداخت کامل نیست. لذا، حق حبس باید تا وصول آخرین قسط مهر برقرار بماند. این قرائت، مستقیماً از رویه قضایی موجود مبتنی بر رأی وحدت رویه شماره ۷۰۸ دیوان عالی کشور و نظریه‌های مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه که حق حبس را حتی با تقسیط محفوظ می‌دانند، حمایت می‌کند (ایرانی، همان، رأی وحدت رویه ۷۰۸).

ارزیابی نهایی: این نگرش، به افراط در تفسیر حق فردی و غفلت کامل از تبعات اجتماعی و اخلاقی آن می‌گراید. در موارد مهریه‌های کلان، این دیدگاه عملاً به تعلیق دائم یا درازمدت زندگی زناشویی انجامیده و کانون خانواده را قربانی تفسیری جزئی و انعطاف‌ناپذیر از یک حق می‌کند. همچنین، این قرائت با اصل مسلم فقهی نفی عسر و حرج که نافی تکالیف حرجی است، در تعارض آشکار قرار دارد.

۲-۲-۲. پیامدهای عملی پذیرش نظریه مالکیت محور

بر اساس این الگو، حق حبس را می توان مالکیت یا حق عینی زن بر «منفعت تمکین» خود تفسیر نمود. مهریه نیز در این معادله فرضی، بهای این مالکیت یا عوض آن تلقی می شود (صفایی و امامی، همان).

نتیجه در مسئله اعسار و تقسیط: در ظاهر، این تحلیل می تواند مبنایی برای تجزیه پذیری حق فراهم آورد؛ بدین صورت که در مقابل پرداخت هر قسط از مهر، بخش متناسبی از این مالکیت (یا حق انتفاع) به زوج منتقل شده و زن نمی تواند نسبت به آن بخش امتناع ورزد. لکن این استدلال با موانع جدی روبروست:

۱. تقلیل گرایی افراطی و خلط مفهومی: این تحلیل، تمکین را که در منظومه فقهی-اخلاقی اسلام، تکلیفی ناشی از پیمان زناشویی با ابعاد معنوی و اجتماعی است، به سطح یک کالا یا خدمت قابل معامله پله ای و تقسیط پذیر تنزل می دهد. این خلط خطرناک میان «حقوق» و «تکالیف» و مادی پنداری صرف پیوند ازدواج است.

۲. ناسازگاری با مبانی مقرر قانونی و فقهی: قانون مدنی و فقه امامیه، حق حبس را به صورت «امتناع تا تسلیم مهر» مقرر کرده اند، نه به شکل «تمکین تدریجی در قبال اقساط». این تفسیر در واقع مغایر با نص صریح ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی و روح حاکم بر آن است.

ارزیابی نهایی: این نگرش نیز راهگشا نیست، زیرا هم دچار تقلیل گرایی غیرقابل قبول در ماهیت نکاح شده و هم تفسیری از حق ارائه می دهد که با ادله نقلی، قوانین موضوعه و اجماع فقها سازگاری ندارد.

۲-۲-۳. راه حل مبتنی بر نظریه اعتباری: ارائه چارچوبی غایت مدار و متوازن

در پرتو نظریه اعتباری، تحلیل حق حبس به کلی دگرگون می شود. در اینجا، حق حبس نه یک سلطنت ذاتی و نه یک مالکیت، بلکه یک «ابزار اعتباری حکیمانه و غایت مدار» است که شارع برای تحقق هدف برتر تضمین عدالت تعاملی و دفع ضرر نامتعارف در آستانه زندگی مشترک جعل کرده است. فلسفه وجودی و غایت نهایی این حق، جلوگیری از تضییع حق مالی زن (مهریه) در وضعیتی است که احتمال امتناع یا عجز زوج از پرداخت وجود دارد. این حق، واسطه ای برای ایجاد امنیت مالی نسبی برای زن و برقراری تعادل در آغاز تعهد مشترک است.

تطبیق بر مسئله اعسار و تقسیط - تحلیل گام به گام مبتنی بر مصلحت:

۱. شناسایی مصلحت اولیه جعل: مصلحت اولیه و غایت جعل حق حبس، «دفع ضرر محتمل و نامتعارف ناشی از عدم وصول مهر» از زن است.

۲. تشخیص واقعیت اعسار: هنگامی که زوج معسر تشخیص داده می شود، به معنای ناتوانی واقعی وی از پرداخت یکجای مهر است. در این حالت، خطر اصلی (عدم دریافت هرگونه مهر به دلیل عدم تمکن) متوجه زن است.

۳. مداخله دادگاه به مثابه تحقق مصلحت با مکانیزمی نوین: دادگاه با احراز اعسار و صدور حکم به تقسیط عادلانه و متناسب با درآمد زوج، در حقیقت در حال تحقق بخشیدن به همان مصلحت اولیه، ولی با ابزاری جدید، واقع بینانه و عقلانی است. این حکم: * ضرر عدم وصول را از طریق تضمین پرداخت تدریجی تحت نظارت و ضمانت اجرای قضایی رفع می کند.

* به قاعده نفی عسر و حرج در حق زوج عمل نموده و او را از فشار مالی غیرممکن و مخرب رها می سازد (روحانی، ۱۳۷۱،

ج ۲۲، ۱۵۱).

* تضمین قضایی محکمی ایجاد می کند که فقدان آن، علت موجد اصلی جعل حق حبس بود.

۴. تغییر در بستر اعتبار حق: با صدور این حکم قطعی، شرایط و بستری که اعتبار حق حبس بر پایه آن استوار بود، دگرگون می شود. ترس موجه و عقلایی از تضییع کامل حق مرتفع می گردد. مصلحت اولیه (دفع ضرر) از مجرای حکم قضایی تقسیط، به نحو مؤثری محقق شده است.

۵. استلزام منطقی: سقوط حق و احیای تکلیف: در این وضعیت جدید تضمین شده، ادامه اعمال حق حبس توسط زن، فاقد توجیه مصلحت بنیاد اولیه خواهد بود. برعکس، تداوم امتناع در این حالت، خود منشأ ایجاد عسر و حرج جدید و ناموجهی برای زوج شده و می تواند به ضرر جبران ناپذیری برای نهاد خانواده بینجامد. قاعده فرادست و حاکم «نفی عسر و حرج» به صراحت حکم می کند که چنین وضع حرج آوری نباید تداوم یابد و احکام، مشروط به عدم حرج هستند.

۶. جمع بندی نهایی در چارچوب اعتباری: بنابراین، مبتنی بر نظریه اعتباری و غایت مدار حق، با صدور حکم قطعی دادگاه دال بر تقسیط مهریه به دلیل اعسار زوج و با پرداخت اولین قسط (که نشانه التزام به طرح تقسیط است)، علت موجه و مصلحت اصلی اعتبار حق حبس زائل شده و این حق ساقط می گردد. در نتیجه، تکلیف تمکین زوجه - که تعلیق آن مشروط و منوط به وجود آن حق بود - مجدداً به طور کامل احیا می شود (گنجینه استفتائات قضایی، ۱۳۸۵).

این قرائت، نه تنها با فتاوی فقهای معاصری که سقوط حق حبس را با تقسیط می پذیرند همسوست، بلکه با مفاد اصل دهم قانون اساسی که حفاظت از استواری و قداست خانواده را هدف کلی قوانین می داند، کاملاً منطبق است. این رویکرد، ضمن پاسداری از حق مالی زن (از طریق وصول تضمین شده و عادلانه مهر)، از اعمال فشار غیرمنطقی، ویرانگر و ناموجه بر زوج و نهاد خانواده جلوگیری کرده و تعادلی عقلانی، اخلاقی و مبتنی بر عدالت را در رابطه زناشویی برقرار می سازد.

نتیجه گیری

این پژوهش نشان داد که اختلاف نظری های موجود در تفسیر حق حبس زوجه و تقابل آن با نهاد اعسار و تقسیط مهر، ریشه در تفاوت مبانی نظری پیرامون ماهیت حق دارد. دو نظریه سلطنت بنیاد و مالکیت محور، با اتکا به قرائتی جزمی و مطلق انگارانه، حق حبس را حتی پس از صدور حکم تقسیط باقی می دانند. این نگرش در رویه قضایی موجود نیز بازتاب یافته و در عمل می تواند به تعلیق طولانی مدت زندگی زناشویی بینجامد.

در مقابل، نظریه اعتباری حق - با تأکید بر دیدگاه مصلحت بنیاد آخوند خراسانی - حق حبس را نه ذاتی، بلکه ابزاری غایت مدار برای تحقق عدالت و دفع ضرر تبیین می کند. بر این اساس، با صدور حکم قطعی دادگاه مبنی بر تقسیط عادلانه مهر به دلیل اعسار زوج، مصلحت اولیه این حق محقق شده و تداوم آن فاقد توجیه منطقی می باشد. بنابراین، حق حبس ساقط و تکلیف تمکین زوجه احیا می گردد.

این پژوهش با نقد دو نظریه نخست و برجسته سازی ظرفیت انعطاف پذیر و عدالت محور نظریه اعتباری، الگویی متوازن ارائه می کند که در آن حق حبس در خدمت تحقق عدالت خانوادگی و حفظ کرامت طرفین بازتعریف می شود. این چارچوب می تواند مبنایی برای خروج از بن بست قضایی و پیشنهاد اصلاحات قانونی، از جمله اصلاح ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی، قرار گیرد.

منابع

الف) کتب:

۱. اصفهانی، شیخ محمدحسین، (۱۳۷۴)، نهاییه الدراییه فی شرح الکفایه، قم، انتشارات سیدالشهدا.
۲. امام خمینی، روح الله، (۱۳۶۶)، کتاب البیع، قم، اسماعیلیان.
۳. انصاری، مرتضی، (۱۴۱۵ق)، کتاب المکاسب، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.

۴. اراکی، محمد علی، (۱۴۱۵ق)، کتاب البیع، قم، موسسه در راه حق.
۵. امامی، سید حسن، (۱۳۷۵)، حقوق مدنی، تهران، کتابفروشی اسلامی.
۶. ایرانی ارناطی، بابک، (۱۳۸۵)، مجموعه نظرهای مشورتی حقوقی، تهران، انتشارات مجد.
۷. بحرانی، یوسف، (بی تا)، الحدائق الناصره فی احکام العتره الطاهره، قم، جامعه مدرسین.
۸. بجنوردی، سید حسن، (۱۴۱۹ق)، القواعد الفقهیه، قم، نشر الهادی.
۹. بهجت، محمدتقی، (۱۳۷۸)، توضیح المسائل، قم، دفتر آیت الله العظمی بهجت.
۱۰. عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۱۴ق)، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).
۱۱. حکمت نیا، محمود و همکاران، (۱۳۸۶)، فلسفه حقوق خانواده، تهران، شورای فرهنگی اجتماعی زنان.
۱۲. خوانساری، سید احمد، (۱۳۵۵)، جامع المدارک، تهران، مکتبه الصدوق.
۱۳. خراسانی (آخوند)، محمد کاظم، (۱۴۰۶ق)، حاشیه بر مکاسب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۴. لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۷۲)، دانشنامه حقوقی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۱۵. روحانی، سید محمدصادق، (۱۳۷۱)، فقه الصادق، قم، دار الکتاب.
۱۶. سبزواری، سید عبدالعلی، (۱۴۱۳ق)، مهذب الاحکام، قم، مؤسسه المنار.
۱۷. شهیدی، میرزا فتاح، (۱۳۷۵)، هدایه الطالب الی اسرار المكاسب، تبریز، نشر اطلاعات.
۱۸. صفایی، سید حسین و امامی، اسدالله، (۱۳۸۰)، حقوق خانواده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۹. صفایی، حسین، (۱۳۸۲)، حقوق مدنی، اشخاص و محجورین، تهران، انتشارات سمت.
۲۰. یزدی، سید محمد طباطبایی، (۱۴۱۰ق)، حاشیه مکاسب، قم، موسسه دایره المعارف فقه اسلامی.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۱۷ق)، الخلاف، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۲. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، (۱۴۱۳ق)، مسالک الافهام فی شرائع الاسلام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۲۳. عاملی، سید محمد، (۱۴۱۹ق)، نهایی المرام، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۴. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۵)، حقوق مدنی (خانواده)، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۲۵. کوه کمری، سید محمد، (۱۴۰۹ق)، کتاب البیع، قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۲۶. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۴)، مقدمه علم حقوق، تهران، انتشارات مدرس.
۲۷. مامقانی، محمد، (۱۳۱۶)، غایه الآمال، قم، مجمع الذخایر الاسلامیه.
۲۸. نجفی، محمدحسن، (۱۳۷۴)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تهران، المکتبه الاسلامیه.
۲۹. نائینی، میرزا محمدحسین، (۱۳۷۳)، منیه الطالب، تهران، المکتبه المحمديه.
۳۰. عراقی، ضیا الدین، (۱۴۲۱ق)، حاشیه مکاسب، قم، انتشارات غفور.
۳۱. هاشمی شاهرودی، سید محمود، (۱۴۲۳ق)، الفقه الاسلامی، قم، موسسه دائره المعارف فقه.
- (ب) قوانین، آراء و نظریات قضایی:
۳۲. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
۳۳. قانون مدنی ایران.
۳۴. قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری.

۳۵. قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی.
۳۶. رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور شماره ۷۰۸ مورخ ۱۳۸۷/۵/۲۲.
۳۷. نظریه مشورتی شماره ۷/۱۰۲۰ اداره حقوقی قوه قضائیه مورخ ۱۳۸۱/۲/۳۱.
۳۸. گنجینه استفتائات قضایی (۱۳۸۵)، قم، معاونت آموزش قوه قضائیه.
۳۹. مجموعه نشست‌های قضایی، مسائل قانون مدنی ۱، (۱۳۸۳)، تهران، معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه.
۴۰. مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه، (۱۳۸۱)، نامه آیت‌الله مکارم شیرازی، قم، روابط عمومی مرکز.